

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که در اینجا عده‌ای از این اعلام فرمودند راجع به اسم زمان است در باب مشتق اسم زمان و مکان خوب بلا اشکال از مشتق ادبی هستند ، حالا می‌گوییم ادبی شامل صرف و نحو و لغت و همه‌ی جهات می‌شود در اینکه اینها جزو مشتق ادبی هستند جای بحث نیست اسم زمان و مکان درباره‌ی مکان عرض کردیم آن تفسیری را که در بحث مشتق می‌کنند صدق می‌کند مراد از تفسیر این است که ما یک ذات را حالا به هر جور باشد یک ذاتی را تصور بکنیم یک صفتی عرضی حالا هر چه که می‌خواهید اسمش را بگذارید بر آن عارض بشود بعد آن صفت یا عرض زائل بشود آیا هنوز گفته می‌شود یا نه خوب در اسم مکان مثلاً در فارسی گلستان زمینی بوده بیابانی بوده برداشتند کاشتند شده گلستان یا باغ شده است، بعد این صفت گلستانی از آن حذف شده است گیاهانش خصوصاً با زمین عادی‌شان ، این تصویر می‌شود یعنی تصویر یک ذاتی و یک صفتی یا یک عرضی را هر چه که اصطلاحش باشد این تصویر می‌شود.

در مثل اسم زمان این مشکل این است که آنجا یک ذاتی نیست چون خودش زمان است آن یک زمانی که آن صفت بشود چون به خود زمان است تصور انقضاء درش نمی‌شود، لذا این بحث، البته این بحث ربطی هم به فقه و اصول ندارد حالا نه خیال کنیم بحث ، یک بحث ادبی صرف است ، عرض کردیم در این مباحث آدم باید زاویه‌ی بحث را روشن بکند ما در این فکر نباشیم که این مثلاً در فقه تاثیر گذار است یا نه این یک بحث ادبی است به طور کلی و مباحث ظهورات ریشه‌هایش عرض کردیم همیشه ریشه‌های عرفی دارد و ادبی دارد و تاریخی دارد و حساب خاص خودش اگر شارع تصرف خاصی کرده آن را ما در اصول متعرض می‌شویم مثلاً صیغه‌ی افعال در لغت برای وجوه نبوده است اما شارع آن را برای وجوه قرار داده است که ان شاء الله عرض می‌کنیم.

مثل مرحوم سید مرتضی هم عقیده‌اش این است که اصولاً افعال در لغت به معنای وجوب نیست و این را توضیح مبنای ایشان یا شبیه مبنای مرحوم ، آقای نائینی هم عقیده‌اش همین است که افعال دلالت بر ، به خاطر حکم عقلاء به اتباع عبد نسبت به مولی که عبد باید کلام مولی را گوش بکند از این جهت و الا خودش برای وجوب وضع نشده است و می‌آید ان شاء الله لذا عرض کردیم در این صنف که در ظهورات است غیر از حالا آن استظهار ظهور و غیر از تحلیل ادبی که یا تاریخی یا غیره که ارائه می‌شود یک ربطش هم به اصول به این جهت است که آیا در لسان ادله‌ی شرعیه تصرفی در این عنوان شده یا تصرفی در این عنوان نشده است. همان عنوان عرفی لغوی خودش است.

البته این سنخ بحث در مباحث جوامد هم می آید مثلا لفظ صعید به معنای خصوص خاک است یا مطلق وجه الارض این در آنجا آن بحث می آید که به چه معناست و علی تقدیر این که معنای عرفی آن را حالا از مصادر تاریخی نوشته های تاریخی کتب لغت و غیره مجموعه ی روایات و آیات در آورده ایم غیر از آن جهت غیر از آن نکاتی که در آن جهت هست آیا در شرع مقدس کلمه ی صعید به یک معنای دیگری استعمال شده و تیمموا صعیدا طیباً ، معنایش عوض شده یا نه این خلاصه ی نحوه ی بحث ما در اصول در ظهورات است خلاصه ی بحث این طور است ، یک بحث لغوی می شود عرفی می شود عرف عام می شود تاریخی می شود اگر عرف خاصی مثل عرف فقها و متکلمین در آنجا باشد یا عرف متشرعه عرفی باشد و بعد از آن ها هم مثلا آن که شارع مقدس این بعد ندارد همان بحث است آیا شارع مقدس هم تصرف خاصی در این جهت انجام داده است یا نه ؟

یعنی عوض کرده معنا را یا اضافه کرده قیدی را یا نه این یک مساله ای است که خیلی تاثیر گذار است در این استظهاراتی که در مباحث اصول می آید روش کار ، پس اشکالی که در باب اسم زمان است این است لذا یک جوابی که مرحوم ، البته آقایان عرض کردم چون دیگر حالا خیلی این بحث خیلی اصرار زیادی رویش نیست ما به همین مقداری که مرحوم نائینی نوشتند به این معنا و آن خلاصه اش این است که ایشان می آید زمان را آن قطعه ای از زمان می گیرد یعنی زمان را به عنوان یک واحد متصل با قطع نظر از شب و روز نگاه نمی کند آن را یک واحد ، به حساب قطعه ی خاصی از زمان دهم محرم ماه محرم که ثابت شد بعد از اول ماه ده روز بیاید این را اسمش را می گذارد روز عاشورا دهم آن وقت این دهم محرم که هزاران بلکه میلیون ها از این دهم محرم در تاریخ آمده یکی اش که در سال ۶۱ بوده این زمان شهادت مولا سلام الله علیه آن را می گویند مقتل الحسین ، بقیه ی ده های محرم که بعد از آن آمده دیگر آنها هم یعنی ذات همان ده محرم است صفت ، صفت قتل است که در این ده محرم واقع شده است .

لکن در یک ده معین محرم معین که سال دهم باشد پس در سال یازدهم دوازدهم تا زمان ما ۱۴۴۵ که گذشت دهه ی محرم این ذات به اصطلاح می آید اما آن صفت درش واقع نشده است آیا به مجرد اینکه صفت درش واقع شده یا عنوان درش واقع شده یا آن امر درش حادث شده آیا این کافی است که به او بگویند مقتل الحسین ؟ مثلا امروز می گویند کل یوم عاشوراء بگویند آقا دهم محرم مقتل الحسین است لکن مجازا یعنی یک دهم محرمی داشتیم که قتل شهادت درش واقع شد آن حقیقی بود بقیه ی ده محرم های دیگر داریم دقت کردید ؟ این دهم محرم ها ذات حساب بکنیم آن صفت در یکی بود آن هم سال ۶۱ هجری از سال ۶۱ هجری تا الان دیگر آن صفت پیدا نشد و چون طلب ، یعنی بعبارة اخری دهم محرم زمان رسول الله بود به آن اصلا مقتل الحسین گفته نمی شد چون هنوز واقع نشده بود ، دهم محرم زمان ما می شود به آن مقتل الحسین گفت چرا که درش واقع شده است. این همین بحث مشتق است دیگر .

پس ما اگر بخواهیم در آنجا تصویر ذات و تصویر صفت امر عارضی را حساب بکنیم و تلبس و انقضاء را بینیم مراد این معناست ، دهم محرم‌هایی که قبل از سال ۶۱ بوده خود ۶۱ ، دهم محرم‌هایی که بعد از سال ۶۱ بوده ، آنهایی که قبل از ۶۱ بوده اگر به آن می‌گفتیم الان مقتل الحسین است این مجاز است قطعاً چون هنوز قتل درش واقع نشده شهادت درش واقع نشده است.

اما در روز دهم محرم ۶۱ آن واقعا و حقیقتاً مقتل الحسین است چرا چون ذات که زمان باشد در آن متلبس به این مبداء شده متلبس به این صفت شده دهم محرم سال‌های بعد هم محل کلام می‌شود چون این عمل در آن واقع شد می‌شود به آن گفت حقیقتاً مقتل الحسین یا آن هم مجاز است ؟

پس این تصویر نزاع را در بحث اسم زمان می‌شود انجام داد ذاتی باشد صفتی باشد تلبسی باشد انقضائی باشد قبل از تلبس باشد بعد از تلبس باشد ، عین همان بحث‌های دیگر مثل زید ضارب در همان تصور چطور مثلاً زید قائم هنوز نشسته است بعد می‌خواهد بلند بشود چطور مجاز است ؟ در حال قیام چطور حقیقت است ، در حال قیام بود حالا نشسته خوابیده ، می‌گویند زید قائم ، می‌گویند قائم بود الان دیگر قائم نیست . ای هم اگر باشد عین همین تصویری که شما در باب مشتق می‌کنید عین همین را در اسماء زمان می‌شود تصویر کرد لکن با این نکته که ذات را خود آن قطعه‌ای از زمان بگیریم تلبس هم که شهادت باشد این را در یک قطعه‌ای در عدد محدود بینیم دهم محرم سال دهم قبل از سال دهم مجاز است چون هنوز تلبس نشده است . بعد از سال دهم حقیقت است یا نه چون تلبس شد . بعد از سال شصت و یک این تلبس شد چون تلبس شد کافی است بگوییم مقتل امام الحسین .

این ممکن است مراد مرحوم نائینی این عبارت این باشد پس ایشان ان المقتل عبارة عن الزمان الذي وقع فيه القتل یعنی شهادت وهو اليوم العاشر من المحرم ، این دهم محرم است .

یکی از حضار : قبل از سال دهم چرا مجاز است ؟

آیت الله مددی : چون نشده هنوز اصلاً زمان پیغمبر هم بگویند امروز دهم محرم مقتل الامام الحسین خوب نشده هنوز .

یکی از حضار : خوب دروغ می‌شود .

آیت الله مددی : خوب نه مجاز به این معنا که دروغ نیست یعنی بعدها درش قتل واقع می‌شود ، بعدها درش قتل واقع می‌شود.

بله . بل وضع لمعناً کلی مکرر لکل سنة عرض کردم اولاً آن جوابی را که عرض کردیم این مساله از قبل مطرح شد قبل از اینکه در

کتاب‌هایی مثل این کتاب فوائد و اینها بیاید و این را عرض کردیم مرحوم محقق قمی هم در قواعد دارد این منشأش این بود که عده‌ای از

علما تدریجاً در مساله‌ی مشتق تفصیل قائل شدند گفتند مثلاً اگر حرفه و صنعت باشد لازم نیست تلبس اگر چه باشد .

یکی اش هم اسم زمان ، گفتند چوندر او تلبس لازم نیست یعنی مشتق وضع شده برای خصوص متلبس الا در اسم زمان چون در آن انقضاء معنا نیست تلبس معنا ندارد. مرحوم محقق قمی می گوید این آقایان بحث را فراموش کردند به اصطلاح بنده البته بحث در باب مشتق در هیات است کار ندارند به اینکه تلبس دارد یا ندارد. هیاتی که به این معناست که ذاتی است و تلبسی است ذات در اینجا زمان تلبس هم درش معقول است حالا می گویند شما این زوال ندارد یا یک ، مثلاً ملکه یا حرفه ، می گویند فلان آقا راننده است فلان آقا در خانه اش دو ماه است که مریض است و خوابیده است هنوز هم به او راننده می گویند پس بیاییم تفصیل قائل بشویم بگوییم مشتق حقیقت است در متلبس الا در حرفه چون در حرفه شخصی که حرفه اش رانندگی است به او راننده می گویند ولو دو ماه در خانه در رختخواب خوابیده و مریض است .

یکی از حضار : نمی شود تلبس را این طور معنا کرد تلبس مثل همیشه انقضاء عن التلبس که نیست این دیگر مجاز است یا اصلاً صحیح نیست .

آیت الله مددی : نه انقضاء تلبس در اینجا فرق می کند ، انقضائش این است که شغل رانندگی را رها کند می شود انقضاء تلبس . و لذا خواهد آمد انحاء تلبس و انقضاء مختلف است. خوب دقت کردید ؟ آنچه که در لغت محل کلام است هیات است حالا کیفیت تلبس مثلاً تلبس در صناعت یک جور است در صنعت یک جور است در حرفه یک جور است در ملکه یک جور است در افعال کذا یک جور است. تلبساتش مختلف است ، انحاء تلبس و انحاء انقضاء در اسم زمان تلبسش مختلف است یعنی انقضائش معذرت می خواهم لذا اینها آمدند

و لذا عرض کردیم شاید بهترین جواب این باشد که اصولاً این بحث نباید مطرح بشود ، بحث سر این است که ما این هیات را برای چه وضع کردیم که یک بحث دیگر هم خواهد آمد ان شاء الله در امر بعدی
یکی از حضار : ثمره ای هم دارد بحث بر اسم زمان ؟

آیت الله مددی : ثمره اش این است که چطور تصویر بکنیم لغت را شرح لغت است شرح دیگر تاثیر ندارد .

دقت کردید ؟ عرف چرا می فهمند مثلاً روز مقتل الامام الحسین ، این مقتل الامام الحسین عرف ، ما در حقیقت داریم برای عرف شرح می دهیم، ایشان می گویند عرف این را از این راه می فهمد می آید یک چیزی را به عنوان ذات فرض می کند، دهم محرم ، می آید اولاً اجزاء زمان را نگاه می کند نه زمان را به یک امر واحد ، این تکه تکه اش می کند به حسب شب و روز و فصل و فصول و اینها تکه تکه می کند بعد از اینکه تکه تکه کرد می شود دهم محرم این دهم محرم یک مصداقش وقع الشهادة فیه شهادت سید الشهداء این مقتل واقعی است .

مصادق‌های دیگری هم دارد که شهادت در او واقع نشده است مثل زمان ما مثلاً اگر گفتند مقتل الحسین یا اگر گفتند کل یوم عاشوراء مراد یک معنای مجازی است .

یکی از حضار: استاد در نذر و عهد و یمین هم که مشخص می‌شود ثمره است ثمره باید داشته باشد عین اعتبار

آیت الله مددی: خوب می‌گوییم آن اگر ثمره

آن وقت در مسالهی نذر مشکلیش این است که تابع نذر است اگر بگوید روزه بگیرم یوم مقتل الحسین اگر بگوید مرادش از مقتل الحسین روزی که واقعا سیدالشهدا شهید شد خوب الان نیست دیگر چنین نذری باطل است انصافاً، اصلاً امکان ندارد. پس به طبیعت نذری که کرده مراد روز عاشوراست، روز دهم محرم است و الا باطل است اگر مقتل را به معنای واقعی اش بگیرد باطل است. پس بگوییم باب، چون در باب نذر مراد متکلم دخیل است. مرادش چه بوده است؟ مرادش حتماً دهم محرم بوده است و الا اگر مرادش روز شهادت باشد که شهادت گذشت سال ۶۱ هجری بوده است. الان که ۱۴۴۵ است که معنا ندارد دقت فرمودید؟

مثل نذر و این جور چیزها را ثمره‌ی بحث‌های علمی در اصول قرار می‌دهند این خودش کلاً درست نیست، اصلاً در بحث صحیح و اعم هم گذشت کلاً این درست نیست .

چون نذر تابع نذر کیفیت نیت ناذر است، گفتند اگر مثلاً گفت نماز بخوانم اگر نماز فاسد هم خواند نذر ادا شده است خوب این معلوم نیست، این تابع این است که آن وقتی نذر کرده چه گفته است؟ نذری که کرده مرادش خصوص صحیح بوده خوب آن باطل است اعم از صحیح فرض کنید بوده درست است. نذر یک امر شخصی است چون امر شخصی است ما نمی‌توانیم الان آن را اینجا در یک امری که نوعی است و اجتماعی است بخواهیم دخیل بدانیم تاثیر در این ندارد .

پس بنابراین ثمره‌ای که عرض کردم اول ندارد فقط نکته‌ی ثمره‌اش مثل همین نذر به قول ایشان مثلاً یک فرع فقهی در این تحلیل این طور ایشان می‌گویند .

یکی از حضار: قانون گذار می‌آید مثلاً وصیت عامی کرده یا مثلاً مشخص نیست را تفسیر می‌کند در بحث شرح لمعه هم هست آیت الله مددی: چرا الانش هم هست الانش هم یکی از این کارهایی که مکتب‌ها و دفترها می‌کنند شرح آن وصیت و فلان گاهی به خاطر این که عبارت مجمل است گاهی اینکه لفظ اصلاً غلط است تصحیح لفظ یکی از کارهاست این خودش چرا یکی از کارهاست اما این ربطی به ما نحن فیه ندارد که .

یکی از حضار: این که فرمودید بحث نذر می‌گوییم که این وصیت هم از همین است؟

آیت الله مددی: نه آن هم برمی گردد به ظهور عرفی

یکی از حضار: خوب آن که دیگر رفته است، قانون گذار می خواهد

آیت الله مددی: می گویم این مبنی است بر این که ما به اصطلاح یا ظن به مراد را بگوییم توضیح دادیم در باب ظهورات وجه ظهورات یا میثاق عقلانی یا انعقاد ظهور عرفی را حساب بکنیم، توضیحاتش را عرض کردم.

یک دفعه شما می آیید می گوید آقا نفهمیدیم به خاطر این که مراد جدی ایشان چه بوده یکی می گوید مراد ایشان، آن بحث دیگری است لفظ باید برسد به حد ظهور آن بحثی که آقایان در ظهور دارند مثل مرحوم شیخ حجت ظهور را از باب حصول ظن می دانند و عرض کردیم مرادشان از ظن ظن به مراد متکلم است.

لذا معیار در حجت ظهور شما ظن به مراد متکلم پیدا کنید و عرض کردیم ظن در اصطلاح قدیمی ها یا تحری مجرد ترجیح، گاهی هم اجتهاد به آن می گفتند، ترجیح یک طرف بر دیگری ولو به پنج درصد، در باب قبله این طور است دیگر تحری، تحری در باب قبله این است که نگاه کند جهات، یک جهتی مثلا سی و پنج درصد بقیه جهات زیر سی و پنج درصد سی درصد بیست و پنج درصد در این جا به همان جهت سی و پنج درصد ظن یعنی این اجتهاد یعنی این.

این که در یک روایت دارد که به حضرت گفتند یعنی حضرت فرمود چه می گویند اینهایی که طرف شما هستند می گوید اگر خورشید غائب بود یا در آسمان ابر بود کنا نحن وانتم سواء فی الاجتهاد شما هم اجتهاد می کنید ما هم اجتهاد می کنیم یعنی از باب بیچارگی شان خیال می کردند اجتهاد در احکام الهی مثل اجتهاد در اینجاست. این که شما در احکام الهی بگوییم ۵ درصد ترجیح می دهیم این قول را بر آن قول، بحث سر این است که چه کسی گفت این هاست حجت در احکام الهی؟ ولذا بنایشان به این است که اجتهاد و ظن خوب دقت کنید، یکی در وقت حجت است یکی در قبله حجت است یکی در افعال صلاة حجت است مراد از ظن یعنی ترجیح ولو قلیلا. ۵ درصد احتمال بیشتر می دهد که این رکعت سوم باشد بنایشان به این است که عمل بکنند به آن.

یکی از حضار: فقط رکعات

آیت الله مددی: رکعات، افعال را هم اضافه شده الی آخره حالا

آن وقت لذا بنده ی سرا پا تقصیر عرض کردم ظن در قبله را قبول کردیم در وقت را قبول نکردم مشهور بین علمای ما هم همین عروه را نگاه کنید ظن در وقت را هم ملحق کردند به ظن در قبله البته عده ای هم گفتند در سماء در آسمان ابر باشد یا نباشد یک تفصیلی داده شده به حساب آن که یعنی عذری که هست عذر عمومی باشد عذر خصوصی باشد مثل آدم کوری است که نمی بینید اینها حالا من دیگر وارد

بحث فقه نمی خواهم بشوم من گاه گاهی بعض فروع فقهی را می گویم که یک نوع ذهن آمادگی پیدا کند در موارد مختلف چطور بررسی کند.

پس این مساله الان تاثیری ندارد بحثا، این بحث ظهورات است. ما در باب ظهورات عرض کردیم یک مبنای معروفی است که مرحوم شیخ و دیگران دارند که حصول ظن به مراد. یک مبنای دیگر هست که میثاق عقلانی آنچه که عقلاء و ما عرض کردیم همین میثاق عقلانی خوب است به شرط انعقاد ظهور باید کلام ظهور پیدا کند.

اصلا الان در دنیای به اصطلاح جدید یعنی دنیایی که از سال های ۱۷۰۰ میلادی شروع شد یکی از اموری که در قوانین چون قانون از آن زمان وارد کار شد، یکی از اموری که در قوانین خیلی مطرح است صراحت روشن و دقیق لفظ است لفظ که ادنی شبهه ای داشته باشد در قانون نمی آورند مجاز باشد کنایه باشد کذا باشد قرینه می خواهد اصولا در قانون یکی از موارد بسیار مهم در ماده ی قانونی این است که کاملا لفظ و حتی قراردادهای بین المللی معاهداتی که هست کنوانسیون ها تمام این هایی که جهت اعتباری پیدا می کند خیلی مقیدند لفظی را به کار ببرند که کاملا صریح باشد کاملا روشن باشد. ما در بحث مکاسب هم عرض کردیم در عقود هم همین طور است لفظی که کاملا دقیقا بر آن مرادی که ما از عقد داریم دلالت بکند.

مثلا اگر گفت بعنک منافع هذه الدار حسب القاعدة باطل است، حالا یک روایتی هست بعنک منافع باطل است. ولذا لفظ ایجار و استیجار است آجرتک، آجرتک در لغت عرب این است که من اجاره و کرایه ی این خانه را از تو می گیرم، کرایه. خود لفظ اجاره یعنی اجرت آجرتک اجرت و کرایه را می گیرم. این معنایش این است که شما در این خانه ساکن باشید و پولش را به من بدهید پول سکنی را دقت کردید؟

مثلا گفتیم انصافش شاید انکحتک شبهه داشته باشد، اما آن که در باب عقد ازدواج هیچ شبهه ای ندارد و کاملا صریح است زوجتک است. چرا چون در ازدواج زوجه علقه ی زوجیت است لفظی که صراحتا دلالت بر علقه ی زوجیت کند زوجتک است. انکحتک هم احتمالا دلالت کند گفتم انکحتک به معنای وطی هم هست اگر وطی باشد خیلی صریح در لوازم زوجیت است. نه مثلا من با شما در یک خانه زندگی کنم این لوازم به درد نمی خورد مجاز و کنایه و لازم و این ها به درد نمی خورد، لفظ در باب امور، دقت فرمودید این یکی از نکات بسیار مهمی است که الان در سطح جهانی در قراردادها در معاهدات به کار برده می شود.

حتی گاهی من دیدم اختلاف می کنند که این لفظ که نوشته شده این در انگلیسی دو جور معنا پیدا کرده در فرانسه یک جور پیدا کرده آن ها متنی که نوشتند مشکل داشته از این جهت تمام این خصوصیات را الان با دقت مراعات می کنند و درست هم هست . لذا ما هم بنایمان به این شد که دلیلی حجت است که ، ظهوری حجت است که انعقاد پیدا کند دقت کنید .

مجرد ظن کافی نیست باید به مرحله ی ظهور برسد . انعقاد ظهور پیدا کند به اینکه مراد این است به مجرد ظن هم، مراد معلوم شد چون آقایان هم گاه گاهی ظن را با انعقاد ظهور یکی می گیرند. عرض کردیم اصطلاح ظن در روایات در عبارات اهل سنت اصطلاح اجتهاد اصلا خیلی عجیب است این روایت در موضوعات خارجی هم ، قالوا اذا كان في السماء غيم كنا نحن و انتم سواء في الاجتهاد . یعنی می گویند شما در آنجا به ظن عمل نمی کنید خوب مرد حسابی این با وقت به ظن عمل کردن چه ربطی دارد به باب احکام الهی و احکام الهی را با ظن فهمیدن . دقت کردید چه شد ؟ كنا نحن و انتم سواء في الاجتهاد این اجتهاد به این معناست .

و لذا در آن جا هم البته آن جا دارد ظاهرا في السماء غيم كذا ، آن را هم آقایان بعضی زدند به قبله بعضی زدند به وقت ، حالا نمی خواهیم وارد آن روایت بشویم .

علی ای کیف ما کان خوب دقت بکنید این مسائل را .

یکی از حضار: این فرمایش شما که فرمودید قانون باید صریح و روشن باشد الان ما در عمل در آیات و در روایات چنین صراحتی را نمی بینیم مجملات زیاد است .

آیت الله مددی : لذا تامل می کنیم .

یکی از حضار: یعنی این که تابعش به نحو قانونی

آیت الله مددی : این چیز بوده این اهل سنت که به آیات مبارکه مراجعه کردند یک مقدارش برای همین است . مثل همین فاغسلوا وجوهکم وایدیکم می گفتند که این فرق نمی کند دست چپ اول باشد یا راست .

یکی از حضار: اینکه خطاب قانونی با این همه اجمال که این همه اطلاقات گفتیم

آیت الله مددی : نه عرض کردیم قرآن تفسیر می شود به سنت ، پیغمبر اکرم در وقتی که این آیه نازل شد شاید بیست و دو سه سال بود وضو می گرفتند دائما دست راست را مقدم می کردند فاغسلوا ایدیکم تفسیر می شود باز به همین . این کار اهل بیت بوده . این که مرحوم آقای ملا محمد امین می گوید حتی قرآن و سنت باید برسد از راه تفسیر اهل بیت چون بعضی از آقایان به ایشان نسبت دادند که قرآن را مثلاً قبول نکرده است، ایشان سنت را هم قبول نمی کند.

اصلا تصور می کردند که ایشان چرا گفته اوفوا بالعقود تمسک به عمومش نمی کنید می گوید لکن المؤمن عند شروطهم می کنید یعنی آیه اگر کتاب باشد به عمومش عمل نمی شود اما اگر سنت باشد روایت باشد چرا، عرض کردیم ملا محمد امین به هر دو عمل نمی کند نه به کتاب نه به سنت می گوید این که مراد عموم هست یا نه این را باید از روایت در بیاوریم.

چه عموم در کتاب باشد می گویم چون مثل مرحوم نائینی هم به ایشان اشکال می کنند چرا شما عموم کتابی را قبول می کنید، عموم روایت را قبول می کنید، ایشان عموم روایت را هم قبول نمی کند، سنت هم قبول نمی کند، نه این را قبول می کند نه آن را قبول می کند.

بله

یکی از حضار: انعقاد ظهور را چطور می شود فهمید؟

آیت الله مددی: عرف دیگر چون لغت عرف است. عرض کردیم چون لغت بر چهار قضیه استوار است انعقاد ظهور برای این است من می گویم آب بیاور من می دانم وقتی می گویم آب مراد من آن مایع خاص است و می دانم شما هم وقتی می شنوید همین معنا به ذهنتان می آید لذا گفتیم تفهیم تفهم و شما هم که گفتید آب مرادتان آن است من هم می فهمم مرادتان آن است. دقت کردید؟

لذا بعضی ها این را مثل مرحوم اولش در اصول ما مرحوم آقای نهایندی در تشریع الاصول گفت وضع یک نوع تعهد است تعهد می دهیم این تعهد یعنی وضع چیزی نیست این چهار تا رابطه ای که هست این اسمش را وضع گذاشتند که آقای خوئی هم همین نظریه را قبول کردند البته قبل از آقای خوئی هم مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی صاحب وقایع الاذهان مرحوم صاحب نقد فلسفه داروین ایشان هم عقیده اش این است که عرض کردم ظاهرا غربی ها هم الان در هرمنوتیک غالبا این را قبول دارند که یک نوع تعهد است این تعهد چهار تا قضیه می شود یعنی تفهیم و تفهم مثل اینکه در باب بیع عرض کردیم آن جا هم در حقیقت چهار تاست دو تا تملیک دو تا تملک یعنی هم بایع تملیک و تملک می کند هم مشتری تملیک و تملک می کند در باب بیع این جوری است.

وقتی که گفت بعثک کتابی یعنی تملیک کردم کتاب را و تملک کردم صد تومان از شما آن هم که گفت اشتریت یعنی تملک کردم کتاب

تو را تملیک کردم صد تومان دقت می کنید؟

ولذا آقایان آمدند گفتند کسی که اولاً تملیک می کند بایع است اگر اشتباه شد، یعنی آن که اولاً تملیک می کند به اصطلاح این طور است آن که محط نظرش تملیک است تملک تبع است این باید می شود آن که محط نظرش تملک است تملیک تبع است مشتری می شود.

چون مشتری ابتداء کتاب شما را تملک می کند در مقابل او صد تومان خودش را تملیک می کند، این را دقت کنید در امور اعتباری یکی

از نکات بسیار مهم آن محط نظر است. چون امر اعتباری واقع ندارد واقعیت ندارد تابع آن مقداری است که اعتبار شده دقیقاً باید آن مقداری که اعتبار شده را فهمید از کجا از لفظ، راه وصول، مگر اینکه لفظ اجبار باشد به شواهد دیگر برگردیم و الا ترتیش این است.

آن وقت در فقه این که شما می‌گویید در فقه گاهی جاها ظهور نیست مهم این است که در فقه با اضافات اضافه کردند مثل اجماع صحابه اجماع اهل مدینه اجماع عترت روایات دیگر مثلاً اجماع فقهاء بزرگان قدما همینطور راه دیگر اضافه کردند تا این اجمال را بردارند و اگر با این هم اجمال برداشته نشد چون بنای فقه این بود که ادامه بدهند راه را تا به نتیجه برسند دقت کنید. یعنی بنای فقه به این بود که اگر با مطلبی روبرو شدند دیدند در قرآن نیست یا قرآن مجمل است یا روایت رها نکنند خوب دقت کنید.

از صدر اول بنای صحابه بر این شد بگوییم آقا این در قرآن نیست پس رهایش بکنیم نه، بنایشان به این شد این اسمش اجتهاد شد. بنایشان به این شد که دنباله کنند همین جور بروند تا به نتیجه برسند لذا اگر ظهور انعقاد پیدا کرد خود کلام بسیار خوب نشد با شواهد خارجی درستش می‌کنند نشد آخر الامر به اصولی عملیه می‌رسند در اصول عملیه هم رسمشان بر این شد اگر اصول تنزیلی باشد به اصول تنزیلی مراجعه می‌کنند اگر اصول تنزیلی نبود آن دیگر ته دیگ آن مطلب است اصول غیر تنزیلی است که اصطلاحاً ما بین برائت و اشتغال و تخییر این ها هر سه اصول غیر تنزیلی هستند و حالا تخییر مثل مرحوم نائینی علی ما بلغ قبول نمی‌کند ما قبول کردیم اصل عملی تخییری را ایشان می‌گویند چون لا بدیت دارد قبول نداریم تصور نیست حالا الی آخر مطالبی که هست.

پس بنابراین دقت کردید این جوری بود، اگر برخورد کردند با اجمال راهی که داریم راه‌های متعددی را می‌روند تا آن اجمال را بردارند برداشته نشد برمی‌گردند به اصول عملیه. در اصول عملیه هم اگر امکان داشت با اصول تنزیلی چون مقدم است رتبتاً اگر اصول تنزیلی نبود اصول عملیه. این عملیات اجتهاد را من از اولش تا آخرش خدمتان سیرش را گفتم این در فرق یعنی مجتهد آن کسی که این حالت درس به اصطلاح امروزی ها نهاده می‌شود اصلاً ارتکاز یا همین راه را می‌رود دقت کردید؟ خوب نکته‌ی من را دقت کردید؟

مثلاً اگر الان مسائلی در سطح جهانی واقع شد نمی‌آمدند بگویند به ما مربوط نیست یا دین در این مطلب وارد نشده است سعی می‌کردند جواب بدهند نکته‌ی اساسی این است. با انتشار اسلام سعی کردند، البته عرض کردم حدود ۴۰ سال یعنی ۳۰ بعد از پیغمبر اکرم جواب را همان خط سیاسی می‌داد که اصطلاحاً خلفای راشدین می‌گویند آنها هم حکومت داشتند و هم استنباط فقه و قدرت استنباط را در اختیار داشتند. عرض کردم حکومت راشدین تا امام مجتبی سلام الله علیه تا سال ۴۱ هجری.

از زمان معاویه به بعد دیگر این جناح سیاسی از جناح استنباط و فقه جدا شد این جدا شدن موجب رشد فقه شد. چون تا آن وقت یک فکر بود فکر فرض کنید خلیفه بود کسی هم قبول نمی‌کرد یک زوری هم دنبالش می‌کردند یک قرینه‌ی منفصله متصله همراهش بود این بعد

دیگر این مساله جدا شد افتاد در عالم فکر افتاد در تحلیل روایات و آیات و شواهد تاریخی و شواهد از آن جا این باروری فقه شروع شد. این مطلب را واگذار کردند به حوزه‌های علمیه به اصطلاح ما آنها آمدند و ارکار شدند و این افکار مختلف که مطرح شد سرش این بود. یکی از حضار: انتزاعی فکر کردن هم از همین جا شروع شد دیگر؟

آیت الله مددی: یک مقدارش خوب طبیعتا همین طور است دیگر یک مقدار زیادی افکار ضعیف وارد شد انصافا هم خوب یک نواخت نیستند دیگر عرض کردم آمدی در کتاب الاحکامش انصافا هم منصفانه نوشته، نوشته اجماع قائم است که ما به هر یک از صحابه می‌توانیم رجوع کنیم و اگر این اجماع نبود انصافا صحابه مختلفند در علم بعضی هایشان اعلم از دیگران هستند خوب ما باید به اعلم مراجعه کنیم. خود آمدی نوشته است نوشته انصافا مختلفند به لحاظ علمی مختلفند اگر اجماع نبود ما قطعاً به اعلم صحابه مراجعه می‌کردیم نه اینکه به هر کدام از صحابه دقت کنید یعنی این منشأش چه شد که آن خط جناح سیاسی به قدری حاکم شد که بعد بیایند خلاف وجدانشان صحبت بکنند. که اگر اجمال نبود ما قطعاً به اعلم رجوع می‌کردی. واضح بود مطلب چیست نمی‌خواستند قبول کنند. فالذات فی اسم الزمان آن وهو باق بحسب البقاء الحركة الفلکیة یک کمی دیروز از بحث خارج شدیم امروز هم همینطور عرض کنم این حرکت فلکیه مرادش این است یعنی به اصطلاح این حرکت تکوینی جوری است که دهم مثلاً یک روز معین در طول سال قمری آن اسمش دهم محرم است. عرض کردیم بقای حرکت فلکیه بیشتر می‌خورد به همین منظوم شمس و خورشید و نسبت با خورشید اصطلاحاً در علم فلک او را حساب می‌کنند لذا عرض کردیم سال حقیقی در اصطلاح علمای نجوم سال شمسی ماه‌های شمسی اعتباری است. چرا چوه یک خط معینی یک حرکت معینی زمین دو ر خورشید دارد.

در طی ۳۶۵ روز و کذا زمین در یک نقطه‌ی معینی نسبت به خورشید است در هر نقطه‌ای آثاری دارد یکی اسمش نوروز است یکی اعتدال خریفی است یکی اعتدال ربیعی است یکی زمستان است یکی تابستان است پاییزش یک جور است این را قبول می‌کنند که نسبت به او اما نسبت به ماه‌هایش که مثلاً دوازده برج و دوازده ماه باشد و هر ماهی ۳۱ روز یا ۳۰ روز یا ۲۹ روز باشد این اعتباری است این را اعتباری می‌دانند ممکن است شما ۲۵ روز قرار بدهید، این مردک دیوانه به قول معروف محمد باب سال را تقسیم کرد به ۱۹ ماه هر ماه هم ۱۹ روز هم عدد ماه را خراب کرد هم عدد روز را میشود ۳۶۱ روز یک چهار پنج روز هم زیاد آمد گفت این هم جزو ایام سال نیست آخرش یک مقدار زیاد آمد چون عدد ۱۸ و ۱۹ نزد آنها یک قداست خاصی دارد حالا نمی‌خواهم بگویم.

یکی از حضار: حی

آیت الله مددی: حروف حی ۱۸ است واحد هم ۱۹ است.

.....

علی ای حال چون در اول ۱۸ نفر در شیراز به ایشان ایمان آوردند ۱۸ به خاطر این جهت خودش هم به آنها اضافه کرد ۱۹ تا شد ۱۹ هم به این جهت لذا معیار کارهایش را بر عدد ۱۹ یا ۱۸ مثلا سالی ، خوب اینها از نظر علم نجوم مشکل ندارند ۱۹ ماه ۲۰ ماه ۲۵ ماه لکن باید یک جویری قرارداد بشود که این را جمع و جورش بکنند کیسه و غیر کیسه را جمع و جور بکنند که بعدها در طول زمانهای زیاد حتی اینکه ۴ سال ۱ سال کیسه باشد این هم مشکل خورد بعد در ۳۲ سال بعد در ۴۰۰ سال و الی آخر حرفهایی که منجمین گفتند.

علی ای کیف ما کان پس ایشان می گوید حرکت افلاک عرض کردیم آن که در میان اهل منجمین است ماه قمری نسبت به ماه دیگر حساب می شود یعنی خصائص ماه با هم دیگر حساب می شود سال شمسی است که نسبت به سال است لذا سال قمری اعتباری است ۱۰ ماه ، ۲۰ ماه .

مثلا فرض کنید در ماه قمری در شب اول رویت یک آثار باشد در شب هفتم یک آثار باشد شب چهاردهم بعضی روایات دارد که مثلا شاعران هم زیر ماه می نشینند و حالت روانی در انسان ، نور ماه در حالت روانی و احساسات و بعضی اوقات دارد که دیوانه ها هم شدیدتر می شود جنونشان یا جزر و مد دریا ، بالاخره یک تاثیراتی کروی ماه دارد این تاثیرات ماه به ماه است . یعنی اول ماه رجب اول ماه شعبان اول ما کذا این طوری است دقت می کنید؟ پانزدهم آن ماه اما این که دوازده تا را جمع بکنیم تاثیراتش ، دقت کردید دوازده عدد ، عرض کردیم در طول زندگی در تاریخ بشر یا سالها شمسی بود یا سالها قمری بود سالهای شمسی سالش حقیقی بود ماهش اعتباری بود تقسیمش اعتباری بود سالهای قمری ماهش حقیقی بود سالش اعتباری بود این که ایشان می گوید حرکت فلکیه به سال قمری نمی زنند دقت کردید؟ چون ایشان می خواهد دهم محرم دیگر ، دهم محرم به سال قمری باید بخورد لکن در زندگی بشر موجود بوده عرض کردیم از سابق این هم واقعا موجودات عجیبی هستند بین یهود تنها کسی هستند که حتی از سابق و الی الان والی یومنا هذا در این مساله با همه ی کروی زمین مخالفند با همه ی بشر مخالفند سال را شمسی قرار دادند ماه را قمری .

یعنی در میان یهود سال شمسی است لذا آن فصول و اینها مراعات می شود ماه قمری است . یازده روز دوازده روز ، یازده روز اضافه می شود این یازده روزها را جمع می کنند هر سه سال تقریبا سیزده ماه می شود یعنی مراعات می کنند . البته باز هم و ادعا می کنند که این را از انبیاء گرفتیم این در تاریخ هم نوشته شده من نمی خواهم حالا مصادرش را ، ادعا می کنند که کار ما نیست انصافا هم کار عجیب و غریبی است مثل کارهایشان الان انصافا وضع عجیبی است یکی از کارهای عجیبشان این است که اصولا سال را شمسی می گیرند ماه را قمری می گیرند.

یکی از حضار : نسیء هم همین است استاد ؟

آیت الله مددی: نسیء هم همینطور بوده احتمالاً بعضی از، چون در مدینه یهود نبودند در مکه یهود نبودند نصاری بودند یهود نبودند، احتمالاً سفرهایی که بعضی از بزرگان مکه به مدینه داشتند از آنها گرفتند امثال ابوسفیان یا قبلش احتمالاً این طور باشد.

نسیء هم همینطور است لکن در نسیء چون نکته‌اش نکته‌ی ذی حجه بود دیگر این جهت را مراعات نکردند سیزده ماه نکردند یعنی در نسیء آمدند همان دوازده ماه قرار دادند سال را دوازده ماه و همان ترتیب لکن آمدند ماه‌ها را جابجا کردند البته تفسیر دیگر هم هست من فکر می‌کنم بهترین تفسیر این باشد یعنی فرض کنید مثلاً امسال اگر ذی حجه، ذی حجه بود بعد از سه سال آن رئیس قریش اعلام می‌کرد سال دیگر مثلاً ماه محرم می‌شو ذی حجه لذا در وقت هجرت پیغمبر به مدینه‌ی منوره ذی حجه در ماه رمضان بود حج را در ماه رمضان انجام دادند.

اصلاً حج را مشرکین چون انجام می‌دادند در خود ماه حج نبود در ماه رمضان بود و لذا یک روایت صحیح هم داریم حج رسول الله قبل الهجرة عشرين حج مستسراً حضرت به تنهایی حج می‌آمدند با مشرکین هم می‌آمدند این مستسراً آن ذی حجه‌ی واقعی بود یعنی حضرت با ذی حجه‌ی خود مشرکین هم حج می‌آمدند با آن ذی حجه‌ی واقعی هم ایشان حج می‌آمدند دقت فرمودید؟ و این یک مطلب واقعی بود یعنی پیغمبر اکرم بر این مطلب سال در این جلسات دارم توضیح می‌دهم اصرار داشتند که این ذی حجه و ذی قعدة امر اعتباری نیست امر واقعی است. یکی از موارد اختلاف وحی و علم همین است علم ماه‌های قمری را یکی می‌داند نه در وحی ماه رمضان دارای آثار خاص است رجب آثار خاص است جمادی آثار خاصی است. هر ماه از این ماه‌ها دارای آثار خاص خودش است آثار تکوینی دارند.

در نسیء ظاهراً این کار را می‌کردند، نه مثل یهود و باز هم یهود چون می‌دانستند که تفاوت بیش از ده روز است باز هم نیامدند هر سه سال را یکی را سیزده ماه بکنند یک جدولی دارند هر نوزده سال سه تا هفت تایش به اصطلاح سیزده ماه است. اگر آن قاعده‌ی سه تا باشد بیست و یک باید باشد در هر بیست و یک سال تقسیم بر سه، هفت سالش بشود سیزده ماهه نه آنها چون می‌دانستند یازده روز است تفاوت بیشتر است یک جدولی دارند مثل جدولشان نوزده ساله است سال دوم هست پنجم هست اولش دو ماه است بعد سه ماه است بعد هفتم هست بعد به نظرم نهم است بعد به نظرم دوازدهم است یادم رفته است جدولش در آثار باقیه هست یعنی در کتب قدیم مخصوصاً این ابوریحان بیرونی خیلی شرح مفصلی راجع به سال یهود داده است که اینها چطوری سال را حساب می‌کنند. الان هم همین‌طور است همین الان هم

و لذا پیغمبر که مدینه مشرف شدند عرض کردم ماه رمضان بود ذی حجه شان، سه سال ماه رمضان بود سه سال شوال بود سه سال هم ذی قعدة بود بعد از او ذی حجه شد رسول الله در سال دهم رفتند سالی که درست ذی حجه، ذی حجه بود. دقت کردید؟ آن نه سال قبلی

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: خارج اصول فقه - صحیح و اعم

چهارشنبه- ۲۰۲۳/۱۲/۱۳ - ۱۴۰۲/۰۹/۲۲

جلسه: ۴۱

صفحه ۱۴

هیچ کدامش درست نبود ذی حجه شان در ماه های دیگر بود ، این توضیحاتش را یک دفعه ی دیگر هم عرض کردم ان شاء الله بعد هم یک توضیح بیشتری عرض می کنم.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين